مقدمه‌ای در نقد آموزش معماری در ایران امروز

کالبدشکافی بدن در حال احتضار



ایمان رییسی*

بیماری آموزش معماری، در ایران امروز مزمن است و وضعیت آموزش معماری در ایران هم مشابه بدنی در حال احتضار. برای کالبدشکافی این بیمار مناسب‌تر است که تعدادی از اجزای تشکیل‌دهنده آن را شکافته و مورد نقد قرار داد. به نظر می‌رسد که این بدن را در هشت حوزه می‌توان تشریح کرد: یک: رویکرد سیستم آموزش، دو: نحوه انتخاب دانشجوی معماری، سه: سیستم قانون‌گذار و سرفصل‌ها، چهار: مدرس، پنج: دانشجو، شش: مکان و امکانات، هفت: هویت اختصاصی هر دانشکده، هشت: رابطه دانشگاه با حرفه. برای نزدیک‌شدن به موضوع ترجیح می‌دهم که این موضوع را با توجه به تجربه‌های شخصی و به‌طور خلاصه مورد نقد قرار دهم، چون بحث بسیار مفصل است و دوستان رساله‌های دکتری در این‌باره نوشته‌اند.

یک. رویکرد سیستم آموزش: یکی از معضلات سیستم آموزش توجه نداشتن به پرسشگری و روحیه جست‌وجوگری در دانش‌آموزان است. با توجه به اینکه اساس رویکرد سنتی بر پذیرش بدون چون‌وچراست، در این سیستم دانشجوی پرسشگر تربیت نمی‌شود، بلکه مدام در حال پذیرش معلم است. اینجا شاهد تناقضی بین سنت و مدرنیته هستیم. مدرنیته اساسش بر نقد مداوم سنت و خودش می‌باشد در حالی که سنت محافظه کار است و پرسشگری را سرکوب نموده و پذیرش حرف بزرگان را تبلیغ می‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد تا زمانی که رویکرد سنتی در سیستم آموزش جاری است، نمی‌توان انتظار داشت که دانش‌آموزان اهل مطالعه و تحقیق و تجربه‌های نو و پرسشگری باشند. از سوی دیگر دانشگاه به‌عنوان مغز متفکر جامعه در ایران جایگاه ویژه‌ای ندارد و بستری که حرکت‌های پیشرو و نوگرایی را از دانشگاه به سمت جامعه هدایت کند، تعریف نشده است.

دو. نحوه انتخاب دانشجوی معماری: روش انتخاب دانشجوی معماری در ایران نادرست است. در اکثر دانشگاه‌های معتبر دنیا، دانشجوی علاقه‌مند به رشته معماری، باید دارای سوابق مناسب در کارهای هنری و ترسیمی باشد و پیشنیازهای لازم را داشته باشد. به‌همین‌دلیل دانشگاه‌ها براساس پورتفولیو (چارچوبی است که به‌صورت متن و تصویر به ارائه دستاوردهای فرد می‌پردازد) تنظیم‌شده توسط دانش‌آموز دارای دیپلم و مصاحبه و آزمون مرتبط با مباحث تاریخ هنر، به انتخاب دانشجو می‌پردازند. در همین راستا سال‌ها قبل توان طراحی در کنکور ورودی دانشکده معماری دانشگاه تهران هم سنجیده می‌شد و داوطلبان ورود به رشته معماری می‌بایست در کلاس‌های آمادگی طراحی شرکت می‌کردند، اما بعد از انقلاب ۵۷ تاکنون تنها معیار انتخاب دانشجو، کنکور سراسری بوده است و بسیار شنیده‌ام که دانش‌آموزان ممتاز رشته ریاضی به علت پیوسته‌بودن دوره کارشناسی ارشد معماری این رشته را انتخاب کرده‌اند. (از سال ۷۸ در دانشگاه‌های سراسری و از یک سال بعد در دانشگاه‌های آزاد رشته معماری به مقطع کارشناسی تبدیل شد.) متأسفانه بعد از جنگ و توسعه پرشتاب دانشگاه‌ها و اهمیت‌یافتن جنبه کمّی بر کیفی در آموزش، شاهد افت روزبه‌روز فارغ‌التحصیلان رشته معماری هستیم. معضل دیگر آزادشدن ورود به مقطع کارشناسی ارشد معماری از کلیه مقاطع کارشناسی غیرمرتبط است. اکنون هم که بعضی از دانشگاه‌ها به تبلیغ امکان تحصیل در دو رشته به‌صورت هم‌زمان و یا امکان تحصیل در دانشگاه در دوره سربازی می‌پردازند بیانگر آن است که نگرش سیستم به دانشجو کمّی شده و در این سال‌ها اکثر دانشگاه‌ها به بنگاه اقتصادی زودبازده تبدیل شده‌اند!

سه. سیستم قانون‌گذار و سرفصل‌های آموزشی: الف. سیستم بر پایه روش استاد و شاگردی سنتی پایه‌گذاری شده است؛ به عبارت دیگر قانون‌گذار، سیستم را استاد محور طراحی کرده است و استاد دانای کل فرض شده و دانشجو مرید و نادان! شورای‌عالی انقلاب فرهنگی هم با رویکرد سنتی و گذشته‌گرا سرفصل‌ها را تنظیم کرده است، بنابراین تعداد واحدهای اضافه‌ای که به‌عنوان دروس عمومی در سرفصل گنجانده شده، اکثرا باعث هدررفتن انرژی دانشجویان است. بنابراین مناسب‌تر است که سیستم دانشجو محور طرح شود و لازم است که با بازنگری این سرفصل، امکان انتخاب واحدهای عمومی توسط دانشجویان در نظر گرفته شود. به‌ویژه برای رشته معماری که ماهیتی بین رشته‌ای دارد و مقولاتی از جمله فلسفه، روانشناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، سیاست، حسابداری، فنون مذاکره و آیین سخنرانی برایش بسیار حائز اهمیت است.

ب. تاریخ مصرف سرفصل‌های دروس تخصصی مدت‌هاست که پایان یافته است و نیاز به بازنگری در آنها با توجه به روح زمانه به‌شدت احساس می‌شود. برای نمونه، سرفصل درس «آشنایی با معماری معاصر» دوره کارشناسی تا ابتدای جنبش پست مدرنیسم (دهه شصت میلادی) تعریف شده است و هیچ اشاره‌ای به معماری معاصر ایران نکرده است و چنانچه مدرس علاقه نداشته باشد، از نظر سرفصل منعی ندارد که مدرس از معماری مکتب شیکاگو تا ابتدای پست مدرنیسم را تدریس و ختم کلاس را اعلام کند. حال آنکه به نظر می‌رسد معماری معاصر از ابتدای پست مدرنیسم، تازه شروع می‌شود و تا امروز ادامه دارد. همچنین منابعی که برای مطالعه اکثر دروس آمده، اکثرا قدیمی و نیازمند بازنگری‌اند.

چهار. مدرس: الف. مدرسان هم با توجه به سیستم استاد محور، اکثرا متکلم وحده هستند و اجازه تعامل بین دانشجویان را نمی‌دهند. هر چه مدرس در جلسه کرکسیون (اصطلاحی است تخصصی که بین دانشجویان معماری و معماران بار معنایی ویژه‌ای دارد و به معنی بحث و تبادل‌نظر و حک و اصلاح در فرآیند طراحی معماری است) گفت، دانشجو باید بدون چون و چرا بپذیرد. به‌همین‌دلیل اکثر کرکسیون‌ها بدون بحث فنی یا اغناکننده‌اند. اکثر بحث‌ها مطابق سلیقه مدرس است و به‌همین‌دلیل در پایان ترم تعداد کارهای مشابه زیاد است.

ب. سیستم انتخاب مدرسان در ایران بسیار ضعیف است و متأسفانه شایسته سالاری در این حوزه هم برقرار نیست و باعث تأسف اینکه پس از انتخاب اعضا هیچ دوره‌ای برای به روز نمودن مدرسان و سیستم کنترل کیفیت در این‌باره وجود ندارد. ضمنا دانشکده‌ها هم تلاشی در برای بالابردن اطلاعات مدرسان خود انجام نمی‌دهند. بنابراین شاهد مدرسانی هستیم که با گذشت ۳۰ سال از سابقه تدریس، همچنان اطلاعات زمان فارغ‌التحصیلی‌شان را به دانشجویان می‌دهند و هنوز بسیارند مدرسانی که تنها معیار قضاوت آنها در کرکسیون، عملکرد است!

پ. مسائل مالی هم بر کیفیت آموزش مدرسان تأثیر جدی دارد. برای نمونه، حق‌الزحمه استاد راهنمای طرح نهایی کارشناسی معماری در دانشگاه آزاد حدود دویست هزار تومان است! آیا با این حق‌الزحمه، می‌توان با یک دانشجو شانزده جلسه کرکسیون کرد؟ متأسفانه به‌همین‌علت است که اکثر همکاران دو یا سه جلسه کرکسیون نموده و اجازه دفاع می‌دهند. بنابراین طرح نهایی که باید بسیار با کیفیت‌تر از طرح‌های دیگر باشد، بی‌کیفیت می‌شود.



فضای داخلی مدرسه معماری پورتو اثر آلوارو سیزا

ت. به علت مشکلات فرهنگی، اکثر مدرسان در ظاهر با هم ارتباط خوبی دارند، اما در کلاس به تخریب همدیگر می‌پردازند.

ت. پژوهش، مسئله فراموش‌شده در دانشگاه‌های ما است. مدرسان معماری عمدتا علاقه‌ای به پژوهش ندارند و بنابراین به تدریس درس طرح معماری- که ظاهرا نیازمند پژوهش نیست- علاقه‌ای وافر نشان می‌دهند و هرچه شماره طرح بالاتر رود، شدت علاقه هم بالاتر می‌رود! کم هستند مدرسانی که علاقمند به مبانی طراحی و دروس مقدمات باشند. زیرا دروس مبانی انرژی زیادی را طلب می‌کند. درباره پژوهش به ذکر تجربه‌ای شخصی می‌پردازم. در سال ۸۲ یک طرح پژوهشی به دانشگاه ارائه نمودم و پس از سه سال- باوجود پی‌گیری ها- به تصویب نرسید. جالب بود که در این مدت سه معاون پژوهشی تغییر یافت و هر بار طرح را برای کارشناس مربوطه توضیح دادم. چون به محض تصویب باید بودجه‌ای را به این کار اختصاص دهند و از آنجا که امر مهم ساختمان‌سازی در اولویت است و مسئله توسعه بیشتر کمی است تا کیفی- همان‌طور که قبلا هم اشاره نمودم- بنابراین پژوهش به یک امر فانتزی تبدیل شده است. پس از آن از سال ۸۵ تاکنون شش جلد کتاب در زمینه تخصصی معماری منتشر نموده‌ام، اما یک طرح پژوهشی در دانشگاه انجام نداده‌ام.

پنج. دانشجو: دانشجویان ما، امروزه انگیزه کافی جهت ادامه تحصیل ندارند و دانشجو به معنی واقعی بسیار کم داریم. اکثرا به اجبار خانواده به دانشگاه آمده‌اند و به‌دنبال گذراندن وقت هستند و تنها چیزی که برایشان اهمیت ندارد، رشد فکری و فرهنگی است. ضمنا همان‌گونه که در ابتدا اشاره شد، یکی از مهم‌ترین معضلات دانشجویان ما از سیستم آموزش نشأت می‌گیرد. این سیستم دانش‌آموزان را پرسشگر تربیت نمی‌کند. بنابراین این معضل در سیستم آموزشی ما، دانشجویان تنبل تولید می‌کند و اکثر دانشجویان منتظرند که کل اطلاعات را از مدرس بگیرند. نمونه شاخص آن علاقه وافر دانشجویان به «جزوه» است. حال آنکه به نظر می‌رسد، چنانکه دانشجو مطالب را از طریق کتاب‌های مختلف پی‌گیری نماید، حوزه دانش او بسیار گسترده‌تر خواهد شد. معضل دیگر دانشجویان ما، اعتیاد است. بسیار متأسفم که می‌بینم و می‌شنوم که آمار اعتیاد در خوابگاه‌های دانشجویی بسیار بالا رفته است. جامعه‌ای که دانشجویانش معتاد شوند، دیگر امیدی به اصلاح آن نیست. دولت‌ها در همه جای دنیا از دانشجویان به‌عنوان متفکران بیدار جامعه هراس دارند و در هر موردی سعی می‌کنند نظر دانشجویان را جویا شوند، اما در ایران اکثر دانشجویان در خواب غفلت فرو رفته‌اند و قدرت پرسشگری و اعتراض‌شان با اعتیاد سرکوب شده است. ضمنا به علت رشد بالای بیکاری و تعداد بسیار زیاد فارغ‌التحصیلان معماری، انگیزه دانشجویان هم برای تحصیل بسیار کم شده است. به‌عنوان نمونه‌ای جالب، مایلم به تجربه مهران حق‌بین از قول دوست گرامی، محمد مجیدی اشاره کنم. مهران برای ادامه تحصیلاتش به دانشکده معماری یاک در بارسلونا رفت و پس از حدودسه ماه که بازگشت، حدود ۱۰ کیلو وزن کم کرده بود و محمد می‌گفت که با تعجب از او پرسیدم که چه شده؟ ما تصور می‌کردیم در بارسلونا به تو خیلی خوش خواهد گذشت، اما مهران گفت که در این مدت حدود هشتاد جلد کتاب معماری پایدار را مطالعه، خلاصه‌نویسی و تحلیل کردیم و کارمان هر روز از هشت صبح تا اوایل بامداد روز بعد ادامه داشت. بنابراین تجربه، دانشجوبودن در سیستم آموزشی دانشکده‌های معتبر دنیا یک کار تمام‌وقت است، اما در ایران تقریبا همه دانشجویان مقطع ارشد و دکتری در دوران تحصیل کار هم می‌کنند. حال آنکه دانشجوی دکتری‌بودن در مثلا دانشگاه ملی سنگاپور یک کار تمام‌وقت است و دانشجو موظف است هر هفته مسیر مطالعاتش را به استادانش گزارش دهد و هرروز بیش از دوازده ساعت از وقتش را در کتابخانه دانشگاه می‌گذراند.

شش. مکان و امکانات: بر کسی پوشیده نیست که مکان آموزش، بر کیفیت آموزش تأثیرگذار است، اما در سیستم ما کوچک‌ترین توجهی به مکان‌های آموزشی نمی‌شود. دانشگاه‌های آزاد و پیام نور و غیر انتفاعی اکثرا در واحدهای اداری یا مسکونی قرار گرفته‌اند و واحدهایی که ساختمان جدید ساخته‌اند، نوع معماری آن با روحیه هنری رشته معماری سازگاری ندارد. نمی‌دانم دانشجویانی که در مدرسه‌ای که آلوارو سیزا آن را در پورتو طراحی کرده، درس می‌خوانند، چه حسی دارند، اما می‌توان تصور کرد که در درک صحیح آنها از معماری بسیار مؤثر است. ضمنا امکانات کمک آموزشی معماری امروزه بسیار توسعه یافته و تجهیزات بسیاری به کمک فرآیند آموزش معماری آمده، که جایگاه این امکانات در دانشکده‌های معماری ما خالی است.



هفت. هویت اختصاصی هر دانشکده: یکی از دیگر معضلات آموزش معماری، وجود نداشتن هویت اختصاصی برای هر دانشکده معماری است. در حالی‌که اکثر دانشکده‌های معماری مطرح دنیا دارای هویت اختصاصی هستند و دانشجویان قدرت انتخاب دارند که به مدرسه‌های ای.ای یا کوپریونیون بروند که ماهیت تئوریک قوی‌تری دارند و یا به دانشکده معماری ام.ای.تی بروند که ماهیت تکنولوژیک بیشتری دارد. ضمنا حضور اساتید برجسته در هر دانشکده باعث ایجاد شخصیت ویژه در اتمسفر آن دانشکده می‌شود که نمونه بارز آن مدرسه سای آرک لس‌آنجلس است. در ایران، در سال‌های قبل از انقلاب، شاهد حضور اساتید شاخص در دانشکده هنرهای زیبا بودیم که هویت ویژه‌ای در آنجا شکل گرفته بود. بعد از انقلاب هم با تجمیع اساتید فارغ‌التحصیل در خارج از ایران در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، شخصیت متفاوتی نسبت به دانشگاه‌های سراسری اوایل دهه ۷۰ خورشیدی ایجاد شد. مدت کوتاهی هم در دانشکده معماری آزاد همدان با حضور بهرام شیردل، هادی میرمیران و رضا دانشمیر، دانشکده معماری آزاد شیراز با حضور مهرداد ایروانیان و دانشکده معماری آزاد تبریز با حضور فرامرز پارسی و تعدادی از اساتید مدعو تهران مرکز هویت‌های مستقلی در حال شکل‌گیری بود که رویکرد کمیت گرای حاکم بر دانشگاه‌های ما ادامه حیات آنها را ممکن نساخت.

هشت. رابطه دانشگاه با حرفه: پیرو مباحث مطرح‌شده درباره جایگاه پژوهش در دانشگاه، معضل رابطه دانشگاه با حرفه بسیار حاد شده است. متأسفانه دانشگاه‌های ما، متخصص حرفه‌ای تربیت نمی‌کنند و کارشناس معماری که تازه فارغ‌التحصیل شده است، به‌عنوان یک کارمند صفر کیلومتر در مهندسان مشاور مشغول به‌کار می‌شود. این رشته هم سر دراز دارد، اما به نظر می‌رسد بخشی از آن به نحوه آموزش مدرسان مرتبط می‌شود. چون اکثر مدرسان به‌کار حرفه‌ای اشتغال ندارند و با سیستم کار حرفه‌ای و مسائل اجرائی در ایران بیگانه هستند، بنابراین دانشجویان فانتزی تربیت می‌کنند که اکثرا در خواب و خیال‌اند و با شرایط جامعه و مقررات ملی ساختمان ناآشنا هستند. به نظر می‌رسد که دانشجوی مقطع کارشناسی، باید اصول اصلی معماری را یاد بگیرد. زیرا همواره خطر فاصله‌گرفتن از اصول وجود دارد و به‌همین‌دلیل است که اکثر کارشناسان معماری بسیار خوب فرم‌های کامپیوتری تولید می‌کنند، اما از حل‌کردن جزئیات اتصال دیوار به کف محوطه ناتوانند، یا توانایی ترسیم جزئیات اجرائی نما را ندارند.

پس باید با هم درباره این معضلات بیشتر تفکر کنیم و هر یک- هر چند مختصر- گامی در راه اصلاح آنها برداریم. واقعیت این است که برای اصلاح هر سیستمی باید مقداری هزینه داد. نمی‌توان بی‌تفاوت بود و امید به اصلاح داشت.

همان‌گونه که قبلا هم اشاره نمودم، معضل اساسی ما فرهنگی است و باید از خود شروع کرد. به مدرنیته و اهمیت انسان به‌مثابه انسان باید توجه نمود. انسان مدرن تصمیم گرفت که با کار و تلاش به ساختن جهان بپردازد. در این راستا به یاد جمله‌ای از چگوارا بعد از انقلاب کوبا می‌افتم که در کتاب «جنگ شکر در کوبا» نوشته ژان پل سارتر آمده است: «برای آبادی کوبا دیگر نباید خفت». در پایان مایلم به نمونه‌ای از دستاوردهای مثبت آموزش معماری در سال‌های بعد از انقلاب ۵۷ اشاره کنم، تا روزنه امیدی برای آینده معماری ایران باشد. می‌خواهم به تجربه دانشکده معماری دانشگاه بهشتی (ملی) در دوره‌ای خاص بپردازم. با توجه به نقش تعیین‌کننده دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران در معماری قبل از انقلاب، تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی در سال ۶۸ و نقش مهم فارغ‌التحصیلانش در دهه ۷۰ و تغییر تمرکز معماری از تهران به همدان و تبریز و شیراز و تربیت‌نکردن چهره‌های شاخص در دانشکده معماری دانشگاه ملی در قبل از انقلاب، بعد از انقلاب و پس از جنگ با عراق، شرایطی در دانشگاه بهشتی فراهم شد و نسل ارزشمندی از معماران امروز ایران تربیت شدند. استادان برجسته‌ای در دروس طراحی مانند محمدرضا جودت، کامران سمیعی، فرهاد احمدی و در دروس سازه و جزئیات اجرائی استادان برجسته‌ای مانند سعید مشایخ فریدنی، ناصر شهسواری و در درس مدیریت و تشکیلات کارگاهی، استاد برجسته محمدعلی کاشف و دروس مرتبط با شهر و زیبایی‌شناسی، استاد برجسته جهانشاه پاکزاد، معماران و پژوهشگران برجسته‌ای چون محمد مجیدی، همایون نیکبخت، حمیدرضا خویی، افرا بانک، سام طهرانچی، ارشیا محمودی، بهرام کلانتری، علیرضا شرافتی، پانته‌آ اسلامی، بابک مطلب‌نژاد، مروارید قاسمی، رامبد ایلخانی، نشید نبیان، محمدرضا قدوسی، رامین مهدی‌زاده، بابک رستمیان و... تربیت شدند که تأثیر چشمگیری در معماری ۱۵ سال گذشته ایران داشته‌اند. بنابراین به نظر می‌رسد که با همه شرایط نابسامان و کمبودهای اشاره شده، همچنان می‌توان امید داشت و علاوه بر جمله چگوارا، مدام باید به یاد این جمله لوکوربوزیه هم بود: «تنها جوّ ممکن برای خلاقیت هنری، نظم، فروتنی، تداوم و جدیت است».

*استادیار دانشکده معماری دانشگاه آزاد اسلامی قزوین

مکعب سفید

بازی با هارمونی و ریتم در «آپ‌آرت‌مان»

شرق: بازی با ملودی و هارمونی و ریتم، در مؤسسه فرهنگی آپ‌آرت‌مان اتفاق می‌افتد.مؤسسه فرهنگی- هنری آپ‌آرت‌مان در سومین برنامه از مجموعه برنامه‌های موسیقی «من و سازم» غروب جمعه ۱۰ مهر میزبان اشکان هُشیوار بود. هشیوار در این اجرا نیم‌نگاهی به موسیقی تلفیقی داشت. این هنرمند جوان با استفاده از ابزار پردازش صدای گیتار الکتریک بخشی از تجربیات خود را در زمینه نوازندگی گیتار به اشتراک می‌گذارد. او اصواتی را که در ذهن خود می‌شنود به سازش منتقل می‌کند و در لحظه به آنها پاسخ می‌دهد و این چرخه را مدیریت می‌کند. این فضای تجربی حاصل بازی‌های هشیوار با ملودی، هارمونی و ریتم است. در این اجرا ژانرهایی همچون جز، بلوز و موسیقی فولکلوریک ایران نقش مهمی را در القای حس و حالی تلفیقی در فرم و محتوای آثار او ایفا می‌کنند.«نیم‌نگاهی به موسیقی تلفیقی» جمعه‌شب، دهم مهر، در دو سانس (ساعت ۲۰ و ساعت ۲۲) در محل مؤسسه اجرا شد. علاقه‌مندان می‌توانند برای رزرو بلیت با شماره ۸۸۸۶۰۴۳۹ تماس حاصل کنند.«من و سازم» مجموعه برنامه‌های حوزه موسیقی مؤسسه آپ‌آرت‌مان است که توسط گروه خلاق فیل ایده‌پردازی، طراحی و اجرا می‌شود؛ تجربه‌هایی که کمتر در کنسرت‌ها و اجراهای رسمی دیده و شنیده می‌شوند و ارزش‌های هنری خاص خود را دارند؛ تجربه‌هایی که مبنای خلاقیت موسیقی‌دان‌ها به‌شمار می‌روند. مؤسسه آپ‌آرت‌مان در تلاش است مجموعه برنامه‌های «من و سازم» را هر هفته جمعه‌ها به شکل مستمر برگزار کند.

ادامه از صفحه ۱۰

موسیقی فقط برای پولدارها نیست

شرایط برای فعالیت جوانان در عرصه موسیقی را چگونه می‌بینید؟

ببینید اولا موسیقی در کشور ما گران است یعنی فراگیری موسیقی گران است. شما الان اگر بخواهید یک پیانو آکوستیک تهیه کنید حداقل باید۲۰ میلیون‌تومان هزینه کنید. از طرف دیگر بین ۵۰ تا صدهزار تومان حداقل هزینه برای هر جلسه آموزش موسیقی است مضاف بر اینها رفت‌وآمد سخت با وضعیت ترافیک وجود دارد بنابراین این موارد باعث می‌شود هر کسی نتواند به این سمت حرکت کند. از طرفی فراگیری این نیست که به طور مستقیم ساز و آوازی را آموزش ببینید، قرارگرفتن در محیط و در معرض اجراهای هنری بزرگ‌ترین آموزش است اما ما متأسفانه در این حوزه هم در محدودیت هستیم چون تصویر ساز را پخش نمی‌کنیم و فقط اجرای زنده کنسرت‌ها باقی می‌ماند که آنها هم متأسفانه گران شده‌اند. اولا تمام نقاط کشور امکان آن را ندارند و هزینه بلیت سنگین است و همه علاقه‌مندان نمی‌توانند در آن حاضر شوند. برای مثال برای یک خانواده چهارنفری نزدیک یک‌سوم حقوق کارمندی یا کارگری را شامل می‌شود که در نهایت باعث می‌شود با ریزش مخاطبان مواجه باشیم. دولت‌ها باید در فراهم‌آوردن زیرساخت‌ها و نیز ایجاد امکان استفاده از برنامه‌های هنری برای اقشار مختلف مردم با سطوح درآمدی مختلف نقش ایفا کنند. موسیقی فقط برای پولدارها نیست. اکثریت قریب‌به‌اتفاق بزرگان موسیقی در دنیا نیز از خانواده‌های متمول نبودند. نمی‌توان گفت هر کس پول دارد از برنامه‌های هنری استفاده کند و هر کس ندارد مشکل خودش است. حوزه فرهنگ را نمی‌توان بر اساس منطق تجاری و اصل عرضه و تقاضا اداره کرد. قطعا حمایت دولت لازم است.

پرده نقره‌ای

این نوجوان در سینما اعجوبه خواهد شد!؟

من توما، ۱۲ ساله، فیلم‌بین مجنون



محمد حقیقت - پاریس

به گفته بسیاری از سینماشناسان، پاریس پایتخت جهانی عاشقان سینماست. تعداد گوناگون فیلم‌هایی که از سراسر جهان بر پرده سینماهای این شهر به‌نمایش درمی‌آید قابل مقایسه با دیگر پایتخت‌ها نیست. در محله بزرگ «کارتیه لاتن» که دانشگاه سوربن هم در آن است، تعداد بسیاری از سینماهای «هنر و تجربه» وجود دارد که در آنها فیلم‌های مهم کلاسیک کشورها و همچنین آخرین آثار سینماهای هنری و مؤلف دنیا را نشان می‌دهند. در سینماهای این محله است که خوره‌های سینما شب‌وروز به دیدن فیلم‌ها مشغولند که آدم گاه با موارد خیلی جالبی برخورد می‌کند. یکی از آنها نوجوان ۱۲ ساله فرانسوی به‌نام «توما مدیونی» است که گاه دو فیلم در روز می‌بیند و بعدا که به خانه می‌رود هم پیش می‌آید که باز هم روی دستگاه ویدئو خود فیلم دیگری ببیند! یکی از همین روزها که به سینمای «فیلموتک» (محلی که در آن کار می‌کنم) آمده بود تا فیلمی از اورسن ولز را تماشا کند، از او پرسیدم آیا تو مدرسه هم می‌روی؟ با غرور پاسخ داد بله و شاگرد درس‌خوانی هم هستم. گفتم بیا با تو گفت‌وگو کنم. می‌خواهی از پدرت اجازه بگیری؟ تماشاگر دیگری پشت‌سر او بود، گفت: «اجازه نمی‌خواهد، توماجان تلفنت را به این آقا بده تا با هم قرار مصاحبه بگذارید». این مرد پدر این نوجوان ۱۲ ساله بود که اکثرا هم تنها به سینما می‌آمد.

روز شنبه ساعت ۱۲ در میدانچه روبه‌روی دانشگاه سوربن در کافه‌ای با توما قرار گذاشتیم - این همان جایی است که در سال ۱۹۹۷، بعد از برنده‌شدن نخل طلای «طعم گیلاس» با عباس کیارستمی برای گفت‌وگو قرار داشتیم- حالا توما، این نوجوان مؤدب روی همان صندلی نشسته، به او می‌گویم از خودت حرف بزن.

توما: من از ۱۰ سالگی به‌طور جدی به فیلم‌دیدن علاقه‌مند شدم - قبلش مثل همه هم‌سن‌وسالانم فیلم‌های کارتونی از تلویزیون تماشا می‌کردم. مادرم که زیاد به سینما می‌رفت مرا هم با خودش می‌برد و از ۱۰ سالگی به‌بعد فیلم‌های پاراجانف، فلینی، امیر کوستاریکا و... را می‌دیدم. البته بعضی از آنها برایم سنگین بود و هست. سپس شروع کردم به خواندن سناریو فیلم‌ها قبل از اینکه خود فیلم‌ها را ببینم. از آن‌موقع به‌بعد بیشتر علاقه‌مند می‌شدم که آن فیلم را ببینم.



فکر می‌کنی تاکنون چقدر فیلم دیده‌ای؟

فکر می‌کنم سال گذشته ۱۵۰ فیلم را دیده‌ام، که البته اکثر آنها فیلم‌های شناخته‌شده مهم کلاسیک هستند. از فیلم‌های «پل توماس آندرسون»، فلینی، وینست مینلی، بیلی وایلدر و... خیلی خوشم می‌آید. در سینمای فرانسه ژان لوک گدار را خیلی دوست دارم. از فیلم‌سازان جوان «لوئی گارل» را دوست دارم، حال‌وهوای موج نو را دارد. راستش سینمای روز فرانسه را چندان دنبال نمی‌کنم. از فیلم‌های خارجی جدا از آمریکایی‌ها سینمای ژاپن را دوست دارم. اخیرا «دروازه دوزخ» را دیدم که اثر کینوگاسا است که در سال ۱۹۵۴ نخل طلای کن را برده بود. از نوری بیلگه جیلان سه فیلم دیدم «خواب زمستانی» که به‌نظرم کشدار و پرحرف بود، شاید که همه آن را نفهمیده باشم اما چشم‌اندازهای زیبایی داشت، فیلم «روزی روزگاری در آناتولی» برایم فیلم بهتری بود. از ایران فیلمی از کیارستمی را دیده‌ام و اخیرا هم «تاکسی تهران» از پناهی را دیدم که بد نبود.

آیا در مدرسه، با هم‌کلاسی‌هایت راجع به سینما و فیلم‌هایی که می‌بینی، صحبت می‌کنی، از اشتیاق خودت به سینما با آنها حرف می‌زنی؟

بله، اما آنها هیچ اشتیاقی نشان نمی‌دهند و می‌گویند این پسر کمی دیوانه است. بیشتر با پدر و مادرم درباره سینما صحبت می‌کنم. پدرم روزنامه‌نگار است که درباره موسیقی جاز می‌نویسد و مادرم در کار تئاتر است و ترجمه هم می‌کند. دوست دارم بعدا برای تحصیل سینما به لندن بروم یا شاید هم به مدرسه عالی سینمایی فمیس در فرانسه بروم.

دوست داری بعدا چه شغلی را انتخاب کنی؟

دوست دارم سناریست شوم یا کارگردان.

هنرپیشه چی؟

نه، علاقه ندارم. حوصله این را ندارم که دیالوگ حفظ کنم.

ولی تو که هنوز آزمایش نکرده‌ای، تو تازه ۱۲ سالت است...

بااین‌حال خودم را در این کار نمی‌بینم. دوست دارم بنویسم. پدر و مادرم مرا تشویق می‌کنند. من رمان دن‌کیشوت را خواندم. دوست دارم مثل آن بنویسم. پدر و مادرم برای فهم آن به‌من کمک می‌کردند چون بعضی اوقات واقعا مشکل بود. من مجلات سینمایی هم می‌خوانم. مدتی ماهنامه «پرومیر» را می‌خواندم. اما مدتی است آن را رها کرده‌ام و به‌تازگی ماهنامه «سوفیلم» را می‌خوانم. این مجله جدی‌تر و عمیق‌تر است. فعلا طرف کایه دو سینما یا پزیتیف نمی‌روم اینها کمی دشوار است.

وقتی فیلم‌ساز شدی، دوست‌داری چه نوع فیلمی بسازی؟

من دو فیلم کوتاه و تجربی ساخته‌ام، البته هنرپیشه ندارد، فقط یک کار تمرینی بوده است. می‌خواهم یواش‌یواش شروع کنم به نوشتن یک سناریو.

یکی از کتاب‌های جالب در مورد سناریونویسی «چگونه سناریو بنویسیم و آن را بفروشیم» است. این کتاب را خوانده‌ای؟ وگرنه بخوان، خیلی جالب است.

سعی می‌کنم. دلم می‌خواهد به‌زودی یک فیلم کوتاه که سرش به تنش بیارزد بسازم. دلم می‌خواهد بتوانم مثل اگزاویه دولان، فیلم‌ساز کانادایی که تا حالا پنج فیلم بلند ساخته، فیلم بسازم. او ۲۵ سالش است. فیلم‌های او را خیلی دوست دارم.

تو حالا ۱۲ سالت است. حالاحالاها وقت داری و امیدوارم با پشتکار فیلم‌های خوبی بسازی.

خیلی ممنون. شما را در جریان می‌گذارم.